

مفهوم جامعه بین‌الملل و تلاش برای پیوند میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل

دکتر سمیه قنبری*

چکیده

نظریه‌های روابط بین‌الملل حتی اگر صراحتاً به موضوعات حقوق بین‌الملل نپردازند، به صورت ضمنی با آن در ارتباط بوده که به شکل بهره‌گیری از رویکردها، زبان و اصطلاحاتی متفاوت اما نزدیک به حقوق بین‌الملل همچون هنجارها، نهادها و رژیم‌ها منعکس می‌شود. در این میان، سنت جامعه بین‌الملل از ظرفیت‌های بیشتری در اتصال میان دو رشته حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل برخوردار است. پرسش محوری مقاله این گونه مطرح شده است که «دلیل اصلی موفقیت سنت جامعه بین‌الملل در برقراری پیوند میان روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل در چیست؟» فرضیه‌ای که مقاله حاضر در صدد آزمون آن برآمده این است که «دلیل اصلی اساسی موفقیت سنت جامعه بین‌الملل در ایجاد سازگاری میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل، تمرکز بر مفهوم جامعه بین‌الملل (به مثابه نمود عینی کاربست مباحث هنجاری مورد علاقه حقوق بین‌الملل در عرصه‌ی روابط بین‌الملل) بوده که با اتخاذ موضع میانه این سنت بین واقع‌گرایی (با تأکیدش بر مسایل روابط بین‌الملل) و آرمان‌گرایی (با تأکیدش بر مسایل حقوق بین‌الملل) همراه شده است.» نوع پژوهش طی این مقاله، توصیفی-علی بوده و از روش‌شناسی استنباطی و رویکرد میان‌رشته‌ای استفاده شده است. یافته‌های مقاله نیز درستی فرضیه پژوهش را نشان می‌دهند.

کلیدواژگان

مکتب انگلیسی (رهیافت جامعه بین‌الملل)، جامعه بین‌الملل، هنجارهای بین‌المللی، حقوق بین‌الملل، روابط بین‌الملل.

* نویسنده مسئول، استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران / ایمیل: s.ghanbari@pnu.ac.ir

مقدمه

نظریه‌های روابط بین‌الملل به مسایل مهم حقوق بین‌الملل همچون منشأ تعهدات دولت‌ها و قواعد رفتار مناسب در نظام بین‌الملل اهمیت می‌دهند و تبعیت یا تخطی دولت‌ها از حقوق بین‌الملل و کشف دلایل آن، برای نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل حائز اهمیت است. نظریه‌های روابط بین‌الملل در عین حال بیش از آنکه به ماهیت حقوقی موضوع مورد مطالعه پردازند، تأکیدشان بر تبیین رفتار دولت‌ها، نهادها و اشخاص در نظام بین‌الملل است، رفتارهایی که عمدتاً هم بر مبنای یک‌سری قواعد و هنجارهای ازپیش موجود صورت می‌پذیرد و هم در عین حال می‌تواند منشأ تأسیس هنجارهای جدید به‌شمار آیند.

از این‌رو، اندیشمندان و نویسندگان روابط بین‌الملل مترصد فهم این مهم هستند که بازیگران بین‌المللی در چه شرایطی قادر به خلق هنجارها بوده و چرا تلاش برخی دولت‌ها معطوف به حفظ و حمایت از برخی هنجارها است، اما برخی دیگر حاضر به تبعیت از آنها نبوده و با رفتار خود در صدد تغییر آنها برمی‌آیند؟ درحالی‌که نظریه‌پردازان حقوقی بین‌المللی بر محتوا و مشروعیت هنجارهای بین‌المللی و روند تعاملات حقوقی که منجر به همگرایی افقی یا عمودی آن می‌شود تأکید دارند.

«در واقع، اگرچه ادبیات روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل هر دو دسته رویکردهای مبتنی بر انتخاب عقلایی و مبتنی بر هنجار را برای فهم انتشار هنجارهای بین‌المللی عرضه می‌کنند» (True-Frost, 2007: 123)، اما تأکید اندیشمندان هر یک از این دو رشته بر اولویت و نقش این دو رویکرد در هنجارسازی بین‌المللی متفاوت است. با وجود این، «طی سه دهه گذشته گفتمان مشترک جدیدی میان آن دسته از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل که به ساخت اجتماعی هویت علاقه‌مند بوده و بر نقش هنجارها در سیاست بین‌الملل تمرکز دارند، با اندیشمندان حقوق بین‌الملل که تکامل هنجاری جزئی ضروری و لاینفک از ابزار تحلیل آنها به‌شمار می‌آید، شکل گرفته است» (Brunnée and Toope, 2013: 119).

این دسته از متفکران علاقه‌مند به هنجار در حوزه روابط بین‌الملل، عمدتاً ذیل دو نظریه سازه‌انگاری روابط بین‌الملل و مکتب انگلیسی (رهیافت جامعه بین‌الملل) قرار می‌گیرند. با این همه، اگرچه رهیافت جامعه بین‌الملل شباهت‌های انکارناپذیری با بسیاری از مباحث سازه‌انگاری به‌ویژه تأکید بر نقش هنجارها و قواعد در جامعه بین‌المللی دارد، اما به‌دلیل قابلیت‌های انکارناپذیر مفهوم جامعه بین‌الملل در پیوند میان واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی، رهیافت جامعه بین‌الملل از ظرفیت‌های تبیینی به‌مراتب بهتری برای اتصال دو رشته روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل بهره‌مند است. بخش اعظم این قابلیت به مفهوم جامعه بین‌الملل به‌مثابه هسته اصلی مکتب انگلیسی باز می‌گردد.

بنابراین، هم به دلیل بهره‌مندی رهیافت جامعه بین‌الملل از ظرفیت‌های هر دو مکتب واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی (به‌مثابه نماد دو رشته روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل) و هم به دلیل برخورداری هنجارهای مدنظر اندیشمندان این رهیافت از ابعاد حقوقی یا دست‌کم کارکرد حقوقی، رهیافت جامعه بین‌الملل نماینده به‌مراتب بهتری برای فهم اتصال و نزدیکی دو رشته حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل با یکدیگر است. ضمن اینکه، نظریه‌پردازان رهیافت جامعه بین‌الملل صراحتاً بر واقعیت‌های مادی نیز تأکید داشته و لازم نیست همچون سازه‌انگاران جدید بخشی از توان خود را صرف ارائه دلیل و برهان برای اثبات آن نمایند.

هدف مقاله حاضر آن است تا با بررسی ریشه‌های دو رشته علمی حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل در جهان معاصر پس از جنگ جهانی اول با تکیه بر مفهوم جامعه بین‌الملل، دلایل برتری رهیافت جامعه بین‌الملل در تلفیق رویکردهای مطالعاتی این دو رشته و موفقیت آن در پیوند میان موضوعات مورد علاقه نظریه‌پردازان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل را کشف نماید. از این‌رو سؤال محوری مقاله این‌گونه مطرح شده است که «دلیل اصلی موفقیت رهیافت جامعه بین‌الملل در برقراری پیوند میان روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل در چیست؟» فرضیه‌ای که مقاله حاضر در صدد آزمون آن برآمده این است که «دلیل اصلی موفقیت رهیافت جامعه بین‌الملل در ایجاد سازگاری میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل، تمرکز بر مفهوم جامعه بین‌الملل (به‌مثابه نمود عینی کاربست مباحث هنجاری مورد علاقه حقوق بین‌الملل در عرصه‌ی روابط بین‌الملل) بوده که با اتخاذ موضع میانه این رهیافت بین واقع‌گرایی (با تأکیدش بر مسایل روابط بین‌الملل) و آرمان‌گرایی (با تأکیدش بر مسایل حقوق بین‌الملل) همراه شده است.»

نوع پژوهش طی این مقاله، توصیفی-علی بوده و از روش‌شناسی استنباطی استفاده شده است. در بخش یافته‌های پژوهش ابتدا با تکیه بر مفهوم جامعه بین‌الملل به ریشه‌های حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل معاصر پرداخته شده و نسبت‌شان با دو مکتب آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی سیاست بین‌الملل به‌بحث گذاشته شده است؛ سپس حقوق بین‌الملل از منظر روابط بین‌الملل و به‌ویژه سنت جامعه بین‌الملل و مفهوم جامعه بین‌الملل بررسی شده؛ در ادامه موضوع هنجارهای بین‌المللی به‌مثابه فصل مشترک دو رشته حقوق و روابط بین‌الملل و جزءسازنده مفهوم جامعه بین‌الملل ارائه شده؛ و نهایتاً نیز رویکرد رهیافت جامعه بین‌الملل در قبال هنجارهای بین‌المللی و تلاش نظریه‌پردازان این سنت برای پیوند میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل از طریق مفهوم جامعه بین‌المللی مطرح گردیده است.

۱- پیشینه پژوهش

جستجوها برای یافتن پژوهشی منطبق با موضوع مقاله حاضر بی‌نتیجه بوده است. با این همه، برخی آثار پژوهشی نزدیک به موضوع مقاله حاضر وجود دارند که می‌توان از یافته‌ها و نتایج آنها

استفاده کرد.

محسنی و قوام (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «پیوند میان روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل در پرتو سازه‌نگاری: یک نگاه بین رشته‌ای» بیان می‌دارند که چون حقوق بین‌الملل بر حسب ماهیتش بر هنجارها تمرکز کرده و به ایجاد، تحول و زوال هنجارها علاقه‌مند است، این امر می‌تواند قوی‌ترین نقطه اتصال میان برخی از محققان حقوق بین‌الملل و سازه‌انگاران به‌شمار رود. چنین پیوندی محور اصلی مقاله ایشان را تشکیل می‌دهد.

قوام و فاطمی‌نژاد (۱۳۷۸) در مقاله «مکتب انگلیسی به‌عنوان یک نظریه کثرت‌گرا: تبیین مفاهیم نظام بین‌الملل، جامعه بین‌الملل و جامعه جهانی» بر این باور هستند که نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی همواره کوشیده‌اند تا با درپیش‌گرفتن موضعی میانه، خود را در بین سه مفهوم واقع‌گرایی، خردگرایی و انقلابی‌گری و هماهنگ با سنت خردگرا جلوه دهند. در نتیجه بر مفاهیمی همچون نهادهای بین‌المللی، ارزش‌های مشترک، هنجارهای مشترک، همکاری بین‌المللی و وجود جامعه در سطح بین‌المللی تأکید دارند.

کالی^۱ (۲۰۱۰) در مقاله «حقوق بین‌الملل برای روابط بین‌الملل: یافته‌هایی برای مطالعه میان رشته‌ای» به بررسی رابطه میان روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل با هدف ارائه مناسب‌ترین راه جهت درک این رابطه پرداخته است. از دیدگاه وی، میان این دو مقوله هم‌پوشانی وجود دارد، اما در عین حال مجزا هستند. این مقاله شرح می‌دهد که چگونه روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل می‌توانند به پدیده‌های مشترک بپردازند - گاهی به دلایل یکسان و گاهی نیز به دلایل متفاوت.

ویلسون^۲ (۲۰۰۹) در مقاله «رویکرد مکتب انگلیسی به حقوق بین‌الملل» یکی از ویژگی‌های مهم مکتب انگلیسی را تأکید بر قوانین هنجاری و به‌ویژه قواعد حقوق بین‌الملل عنوان می‌دارد. با این همه، به عقیده وی موضع مکتب انگلیسی در حقوق بین‌الملل در هیچ‌کجا به‌درستی تنظیم نشده است. هدف اولیه ویلسون در این مقاله نیز ارائه گزارشی نسبتاً مفصل از موضع مکتب انگلیسی در حقوق بین‌الملل است.

۲- مبانی نظری پژوهش

پیوند میان حقوق و قدرت در همه آنچه که در نظام بین‌الملل روی می‌دهد قابل مشاهده و تشخیص است و هر زمان که یکی از دو سوی طیف حقوق/قدرت با قرار گرفتن در رأس اندیشه‌های سیاسی نتوانسته مانع فجایع بزرگ بشری شود، سوی مقابل میدان را به‌دست گرفته است. به این ترتیب، از یک طرف، حقوق بین‌الملل در مرحله معاصر خود نهادسازی و تدوین

^۱. Basak Cali

^۲. Peter Wilson

مقررات را به‌عنوان واکنشی در برابر ترس‌های ناشی از جنگ جهانی اول ارائه داد و از طرف دیگر دو دهه بعد، روابط بین‌الملل به‌عنوان دانش اجتماعی واقع‌گرایانه خودساخته از امور میان‌دولتی، از دل ویرانه‌های جنگ جهانی دوم و در پی تردید فراگیر در آرمان‌گرایی میان دو جنگ ظهور یافت.

«بر این اساس، رشته‌های حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل، هر یک ریشه‌های معاصر خود را در جنگ جهانی متفاوتی پیدا می‌کنند که گفته می‌شود علت آن پذیرش مجموعه ایده‌هایی است که از دیگری امتداد می‌یابد» (Simpson, 2000: 448-449). «از این منظر، شکست آرمان‌گرایی میان دو جنگ جهانی به‌مثابه پیروزی واقع‌گرایی قلمداد شد. در واقع، حقوق بین‌الملل و آرمان‌گرایی در اذهان بسیاری از واقع‌گرایان آمیخته به‌هم محسوب می‌شدند. بنابراین شکست آرمان‌گرایی، شکست حقوق بین‌الملل نیز محسوب می‌شد. به‌عنوان نمونه، هانس مورگنتا^۳ واقع‌گرای برجسته آمریکایی دوره پس از جنگ، بیشتر حقوق‌دانانی بین‌المللی بود که راه خود را از آرمان‌گرایی جدا کرد. به این ترتیب، پیروزی ذهنی واقع‌گرایی بر آرمان‌گرایی بود که شرایط را برای ایجاد رشته جدید روابط بین‌الملل ایجاد نمود» (Danchin, 2010: 56).

«نگرانی اصلی واقع‌گرایان از نهادگرایی آرمان‌خواه ویلسونی این پیش‌فرض آرمان‌گرایانه بود که ترکیب دموکراسی و سازمان بین‌المللی می‌تواند جنگ و سیاست قدرت را مغلوب نماید. وودرو ویلسون^۴ پایه‌گذار ایده اخلاق‌گرایی/قانون‌گرایی در سیاست خارجی ایالات متحده- در زمان جنگ جهانی اول اندیشه تأسیس درونی دولت لیبرال قاعده‌مند را برای فائق آمدن بر آنارشی ذاتی نظام بین‌الملل در ذهن می‌پروراند. دلیل صف‌آرایی واقع‌گرایان در مقابل آرمان‌گرایان نیز اعتقاد نظریه‌پردازان واقع‌گرا مبنی بر قطبیت حقوق و قدرت بود که اعتقاد به یکی از آنها را به‌معنای رد دیگری می‌پنداشت. به این ترتیب بود که مفاهیم دوگانه داخلی در برابر بین‌الملل، آمال هنجاری در برابر توصیفات واقعی، همکاری در برابر مناقشه، نرم در برابر سخت، آرمان‌گرایی در برابر واقع‌گرایی، و حقوق بین‌الملل در برابر روابط بین‌الملل پدید آمد. از دیدگاه واقع‌گرایان، دولت‌ها در صحنه بین‌الملل تنها مدافعان منافع ملی خود بودند و حقوق بین‌الملل قیدی بر رفتار دولت ایجاد نمی‌کرد» (Danchin, 2010: 56-57).

«از سوی دیگر، حقوق بین‌الملل در دوره پیش از آن نیز به شیوه‌ای موازی و مشابه نوسازی و نهادینه شده بود. این بار، شکست موازنه قدرت واقع‌گرایی در جنگ بزرگ (عنوانی که تا پیش از بروز جنگ جهانی دوم برای جنگ جهانی اول استفاده می‌شد) بود که زمینه را برای تجدیدنظر

^۳. Hans Morgenthau

^۴. Woodrow Wilson

نهادی فراهم آورد. پروژه‌های نهادی بزرگ نظم پساورسای^۵، همگی با این تفکر شکل گرفتند که سیاست قدیم دیپلماسی پنهان، بازدارندگی، خودیاری و جنگ مشروع (موضوعات مورد علاقه واقع‌گرایان) ناکارآمد شده و مسئول جنگی به‌شمار می‌آمدند که اروپا را ویران کرد و میلیون‌ها مرد و زن اروپایی جوان را به‌کام مرگ غیرضروری فرستاد. این واقعه، اندیشمندان اخلاق‌گرا و متفکران حقوق بین‌الملل را متقاعد ساخت که رفتار دولت‌ها در نظام بین‌الملل باید مبتنی بر یک‌سری قواعد حقوقی بین‌المللی باشد، قواعدی که از سوی نهادهای حقوقی فراملی وضع شده باشند. بنابراین حقوق بین‌الملل با همان هدف و قدرتی که روابط بین‌الملل در دوره پس از جنگ جهانی دوم داشت، وارد دوره پس از جنگ جهانی اول شد (Slaughter, 1993: 209).

تا اینکه پس از نیم قرن از پایان جنگ جهانی دوم و تأسیس ملل متحد، اندیشمندان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل به‌دنبال مطالعه و آشتی این دو جریان فکری در نظام سیاسی میان‌دولتی برآمدند. بر این اساس، امروزه این دیدگاه وجود دارد که حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل یکدیگر را بازکشف نموده‌اند و نظریه‌های رقیب جدید زیادی در خصوص کشف مسایل مشترک حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل از جمله در حوزه هنجارها، رژیم‌ها و نهادها پدید آمده است.

در پی این تلاش‌ها بود که اندیشمندان سنت جامعه بین‌الملل (مکتب انگلیسی) مفهوم جامعه بین‌الملل را ارائه نمودند. تلاش این دسته از اندیشمندان به‌خوبی نشان داد جامعه بین‌الملل به همان میزان که از واقعیت‌های مادی تشکیل شده و از این رو وام‌دار مکتب واقع‌گرایی است و موضوع روابط بین‌الملل واقع می‌شود، شامل ایده‌ها و هنجارها و واقعیت‌های غیرمادی هم هست و بنابراین از اندیشه‌های آرمان‌گرایی نیز سیراب شده و در حیطه موضوعی حقوق بین‌الملل قرار می‌گیرد.

۳- حقوق بین‌الملل از چشم‌انداز روابط بین‌الملل

بدیهی است که الصاق لفظ بین‌المللی به حقوق و تشکیل حقوق بین‌الملل تنها در صورت وجود محیط بین‌المللی قابل اطلاق است و بنابراین پیدایش و توسعه حقوق بین‌الملل از آغاز تاکنون مدیون رشد و گسترش روابط بین‌الملل بوده است. با این حال، توسعه رشته حقوق بین‌الملل به‌گونه‌ای بوده است که امروزه هیچ بحث و موقعیت مهمی در مناسبات بین‌المللی را نمی‌توان یافت که نفوذ و تأثیر حقوق بین‌الملل در آن مشهود و نمایان نباشد. بنابراین، حقوق بین‌الملل با روابط بین‌الملل و مناسبات میان‌دولتی پیوندی اندام‌وار و ناگسستی دارد.

^۵ . Post-Versailles

به همین دلیل امروزه هر مشکلی که در روابط بین الملل و تعاملات میان بازیگران بین المللی رخ دهد، یکی از ابعاد مهم آن به حقوق بین الملل بازمی گردد و پای قواعد، هنجارها و قوانین بین المللی به میان کشیده می شود. از این منظر، حقوق بین الملل که با پسوند عمومی از حقوق بین الملل خصوصی جدا می شود، به حقوق میان دولت ها و جامعه بین المللی بازمی گردد. به عبارت دیگر، حقوق بین الملل عمومی، حقوق حاکم در روابط میان دولت ها و دیگر بازیگران بین المللی است؛ در حالی که حقوق بین الملل خصوصی، روابط میان اشخاص (اشخاص حقیقی یا حقوقی) را در حیات بین المللی (میان کشوری) تنظیم می کند.

دیوان دایمی دادگستری بین المللی^۶ نیز طی رأی خود در قضیه لوتوس^۷ (فرانسه در برابر ترکیه، سپتامبر سال ۱۹۲۷) تعریفی از حقوق بین الملل (عمومی) ارائه داده است که امروزه نیز همچنان به آن استناد می شود: «حقوق بین الملل (عمومی)، حقوق حاکم بر روابط میان دولت های مستقل است. قواعد حقوق بین الملل برخاسته از اراده آزاد دولت ها بوده که یا در معاهدات گنجانده شده و یا به صورت عرف پذیرفته شده اند. رعایت قواعد این حقوق از سوی دولت ها الزامی است. حقوق بین الملل مناسبات میان جوامع مستقل که با یکدیگر همزیستی دارند را تنظیم می کند» (Hertogen, 2016: 912).

بر این اساس، اگرچه حقوق بین الملل و روابط بین الملل هم از لحاظ آکادمیک و هم از منظر کاربردی دو رشته و حوزه جداگانه به شمار می آیند، اما با یکدیگر هم پوشانی دارند. این دو حوزه دانش و عمل، حاوی مجموعه ای از قواعد بنیادین متعدد در خصوص تعریف یک موضوع واحد بوده و تنها در خصوص فهم و اعمال این قواعد بنیادین است که میان حقوق دانان بین المللی و اندیشمندان روابط بین الملل اختلاف نظر وجود دارد. بر این اساس، میزان دوری و نزدیکی روابط بین الملل و حقوق بین الملل از یکدیگر، به نقطه نظرها و چشم اندازهای هر یک از این دو رشته و اندیشمندان آنها پیرامون ماهیت امور بین المللی بستگی دارد. حقوق بین الملل و روابط بین الملل نگرانی های مشترک و در عین حال، تمایزاتی اساسی درباره ماهیت امور بین المللی و اقدام بازیگران در این عرصه دارند.

هرچند ارائه فهرستی مشخص و قابل اجماع از تفاوت ها و شباهت ها میان حقوق بین الملل و روابط بین الملل ممکن نیست اما می توان با تکیه بر شواهد موجود و تدقیق در نظریه های آنها به چنین فهرستی نزدیک شد. اساسی ترین شباهت حقوق بین الملل و روابط بین الملل به ارتباط هر دوی آنها به پدیده های بین المللی بازمی گردد. این دو رشته از دانش علوم اجتماعی، به نحوه شناخت پدیده های بین المللی، چگونگی ارتباط پدیده هایی از این دست با امور داخلی و

^۶. Permanent Court of International Justice

^۷. The Lotus case

تأثیرگذاری بر آن و نیز تأثیرپذیری مسایل داخلی دولت‌ها از پدیده‌های بین‌المللی می‌پردازند. بر این اساس، حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل هر دو به پرسش‌های زیر علاقه نشان می‌دهند.

- چگونه دولتی جدید وارد نظام بین‌المللی می‌شود؟
- رفتار بازیگران در روابط بین‌الملل روزمره تحت تأثیر چه عواملی است؟
- علت پیدایش سازمان‌های بین‌المللی چیست؟
- چرا دولت‌ها تقریباً در هر حوزه سیاست عمومی، به ایجاد و انعقاد معاهدات بین‌المللی مبادرت ورزیده‌اند؟

- اهمیت دولت‌های قدرت‌مند یا ائتلاف آنها در چیست؟

- تفاوت اختیارات و ظرفیت‌های دولت‌ها و بازیگران غیردولتی در چیست؟

تمامی این پرسش‌ها به پدیده‌های بین‌المللی مربوط هستند که بر اهمیت، نقش، ارزش افزوده و آینده سازمان‌های بین‌المللی، همکاری بین‌المللی و نظارت بین‌المللی بر امور بین‌الملل تمرکز دارند. درک این‌که چرا پرسش‌هایی از این دست با هر دو مقوله حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل ارتباط دارد، دشوار نیست. روابط بین‌الملل در پی شناخت و توضیح تمهیدات و نهادهای موجود در سطح بین‌المللی بوده و شناخت الگوها یا کلیاتی در مورد رفتار در روابط بین‌الملل را در دستورکار خود دارد. هدف گرایش‌های هنجاری روابط بین‌الملل نیز آن است که تشخیص دهد دولت‌ها چه وظایف، حقوق و تعهداتی در قبال یکدیگر و در قبال اشخاص یا گروه‌ها دارند و چه اصولی بر نهادهای تعاملات بین‌المللی حاکم است.

با این‌همه، این‌که هر دو رشته حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل به پدیده‌های یکسانی می‌پردازند، لزوماً به معنای داشتن انگیزه‌های یکسان ازسوی آنها نیست. همچنین به معنای اتخاذ یک رویکرد روش‌شناسانه مشابه برای مطالعه این پدیده‌ها هم نیست. بنابراین انگیزه‌های حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل از مطرح ساختن پرسش‌های بالا هم می‌تواند مشابه و هم متمایز باشد. این دو رشته از دانش همچنین می‌توانند به شیوه‌ای متفاوت یا یکسان به این پرسش‌ها پاسخ دهند. «حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل ممکن است به دلایلی متفاوت، به پدیده‌هایی یکسان بپردازند. هرچه دلایل پرداختن به پدیده‌های بین‌المللی متفاوت‌تر باشند، این دو از هم دورتر می‌شوند و در مقابل، هرچه دلایل طرح پرسش‌های مربوط به یک پدیده مشابه به هم نزدیک‌تر باشد، هم‌پوشانی این دو بیشتر خواهد بود. به عبارت بهتر، مجزا بودن یا نبودن این دو رشته، به چگونگی تدوین پرسش‌های طرح پژوهش بستگی دارد. با این تفاسیر، دو متغیر «انگیزه‌های طرح یک پرسش» و «روش پاسخ به یک پرسش» است که ماهیت رابطه حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل را مشخص می‌سازد» (Cali, 2010: 8-9).

«در این میان، نظریه‌های آرمان‌گرا/کثرت‌گرا، سازه‌نگاری و رهیافت جامعه بین‌الملل به نسبت

دیگر نظریه‌های روابط بین‌الملل اهمیت بیشتری برای حقوق بین‌الملل قائل هستند» (Smith, 2008: 8). در این بین، رهیافت جامعه بین‌الملل به دلیل تأکید هم‌زمانش بر اهمیت قدرت و قواعد در سیاست بین‌الملل و نیز اتخاذ موضعی میانه واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی بر پایه تأکید بر مفهوم جامعه بین‌الملل، از دیگر نظریه‌های کثرت‌گرای روابط بین‌الملل قابل تمیز است.

۳-۱- حقوق بین‌الملل از چشم‌انداز رهیافت جامعه بین‌الملل

اغلب نظریه‌هایی که به بررسی حوزه مشترک حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل می‌پردازند بر یک یا تعداد محدودی موضوع یا واحد تحلیل تمرکز دارند تا یافته‌هایی در مورد ماهیت یا ویژگی این حوزه مشترک ارائه دهند. در حالی که برخی از نظریه‌پردازان ممکن است خواهان تغییر یا کاهش قدرت دولت به نفع حقوق بین‌الملل باشند، اما دولت‌ها تا این لحظه از موضع خود به‌عنوان بازیگران اصلی روابط بین‌الملل کوتاه نیامده‌اند.

«بنابراین تغییر روابط بین‌دولتی و موضوعات جدیدی که جهان با آنها مواجه است، در حال حاضر مستلزم بهره‌گیری از ظرفیت‌های روابط بین‌الملل، بدون ترک کامل اولویت‌های نظریه‌های واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل است. اما در عین حال، توجه به رویکردهای جدید و انسان‌گرایانه‌تری که تحت عنوان نظریه‌های انتقادی شناخته می‌شوند نیز لازم و ضروری است. یکی از این رویکردها که می‌تواند دریچه‌ای نظری به عرصه نظریه‌پردازی مبتنی بر تعامل میان موضوعات روابط بین‌الملل (قدرت) و حقوق بین‌الملل (خیر جمعی بشر) بگشاید، سنت جامعه بین‌الملل است» (Dunne, 1998: 78-80).

جامعه بین‌الملل در نظریه روابط بین‌الملل که بعضاً واقع‌گرایی آرمان‌گرا، مکتب انگلیسی یا نهادگرایی انگلیسی نیز خوانده می‌شود، اساساً به مفهوم جامعه دولت‌ها مربوط می‌شود. اساس این مکتب در کتاب جامعه آنارشیک^۸ هدلی بول^۹ (۱۹۷۷) آمده است، آنجا که بول رویکردهای انگلیسی در قبال روابط بین‌الملل را با رویکردهای واقع‌گرایانه و آمریکایی که دولت‌ها را غالباً تحت تأثیر سیاست قدرت و مادی‌گرایی صرف مبتنی بر خودپرستی (حاکمیت قانون جنگل) می‌داند، مقایسه می‌کند.

رهیافت جامعه بین‌الملل روشی سه‌گانه برای فهم اینکه جهان چگونه عمل می‌کند، ارائه می‌دهد. این سنت در قرائت‌های نخستین خود برای ایجاد پیوند میان دو نظریه اصلی واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی پدید آمد که هر یک بنا به فراخور خود سعی در توضیح رویدادها و نتایج بین‌المللی

^۸ . Anarchical Society

^۹ . Hedley Bull

دارند. نظریه پردازان رهیافت جامعه بین‌الملل برای اینکه به فهم کامل تری از روابط بین‌الملل دست یابند، به دنبال پاسخ به این پرسش اساسی بودند که «چطور می‌توان میان بعد همکاری جویانه روابط بین‌الملل و فهم واقع‌گرایانه ماهیت جنگ طلبانه نظام بین‌الملل پیوند برقرار نمود» (Roberson, 2002: 2). طبق منطق رهیافت جامعه بین‌الملل، سه حوزه مجزا در صحنه سیاست بین‌الملل وجود دارد و این سه عنصر همواره هم‌زمان عمل می‌کنند که شامل الف) نظام بین‌الملل - با تأکید بر مفهوم واقع‌گرایی، ب) جامعه بین‌المللی - با تأکید بر مفهوم خردگرایی - و ج) جامعه جهانی - با تأکید بر مفهوم انقلاب‌گرایی - است (جکسون و سورنسون، ۱۳۹۴: ۲۲۰).

باری بوزان (۲۰۰۱: ۴۷۴) برای هر یک از این سه حوزه توضیحی ارائه می‌دهد:

«الف) نظام بین‌الملل (هابزی/ماکیاولی) در مورد سیاست جهانی میان دولت‌ها است و واقع‌گرایی، ساختار و روند آتارشی بین‌الملل را در محور نظریه روابط بین‌الملل قرار می‌دهد. این موضع تا حد زیادی موازی با واقع‌گرایی سنتی و واقع‌گرایی ساختاری بوده و بنابراین کاملاً توسعه یافته و به‌طور واضح مورد فهم قرار گرفته است.

ب) جامعه بین‌الملل (گروسیوس) در مورد نهادسازی، هویت و منافع مشترک میان بازیگران است و خردگرایی، ایجاد و حفظ نهادها، قواعد و هنجارهای مشترک را در مرکز نظریه روابط بین‌الملل قرار می‌دهد. این موضع مطابق با نظریه رژیم، برگرفته از آرمان‌گرایی است، اما با عمقی بیشتر.

ج) جامعه جهانی (کانتی) افراد، سازمان‌های غیردولتی و نهایتاً جمعیت جهانی را به مثابه یک کل در نظر می‌گیرد، چراکه تمرکز هویت‌ها و ترتیبات اجتماعی جهانی و تحول‌گرایی، اولویت را بر نظام دولتی در مرکز نظریه روابط بین‌الملل قرار می‌دهد. تحول‌گرایی بیشتر در خصوص آشکال جهان‌شمول‌گرایی جهان‌گرا است. این عنصر می‌تواند کمونیسم را شامل شود، اما همان‌گونه که آل ویور^۱ خاطرنشان می‌سازد، این روزها بیشتر به معنی آرمان‌گرایی به کار رفته است.»

«بنابراین، رهیافت جامعه بین‌الملل که در تقسیم‌بندی مارتین وایت^۲ - از پیشگامان این رهیافت - در سنت خردگرایی یا گروسیوسی جای می‌گیرد، به این معنی که در عین پذیرش ماهیت آتارشیک روابط بین‌الملل (مانند واقع‌گرایان)، بر اجتماعی بودن روابط و وجود اهداف و هنجارهای مشترک و همکاری میان دولت‌ها نیز تأکید دارد (مانند آرمان‌گرایان). با این همه، اگرچه سنت جامعه بین‌الملل انگاره‌های واقع‌گرایانه مانند تأکید بر برتری دولت‌ها در نظام

^۱ Barry Buzan

۰

^۱ Ole Wæver

۱

^۱ Martin Wight

۲

آنارشیک را می‌پذیرد، اما فهم واقع‌گرایانه را با مفهوم عنصر بشری که از حوزه داخلی ظهور می‌کند، پیوند می‌دهد» (Alderson and Hurrell, 2000: 4).

«در عین حال، باید خاطرنشان ساخت که رهیافت جامعه بین‌الملل نیز همچون دیگر مکاتب فکری بشر کاملاً یکپارچه نیست و صدهای متفاوتی از آن بیرون می‌آید. ریشه این تقسیم‌بندی در رهیافت جامعه بین‌الملل به تأکید بر یکی از دو اصل حاکمیت دولت و حقوق بشر باز می‌گردد. پیروان شاخه کثرت‌گرای این رهیافت بر اهمیت حاکمیت دولت‌ها تأکید دارند و معتقدند افراد تنها از حقوقی برخوردارند که توسط دولت‌هایشان به آنها اعطا شده است و بنابراین دولت‌ها حق مداخله در امور داخلی دیگر دولت‌ها با هدف حمایت از حقوق بشر را ندارند. در مقابل، پیروان شاخه همبستگی‌گرا بر اهمیت افراد به‌عنوان اعضای نهایی جامعه بین‌الملل تأکید دارند و معتقدند دولت‌ها از یک‌سری حقوق و در عین حال وظایفی برخوردارند که در موارد آلام بشری می‌توانند به نفع آنها در امور داخلی دیگر دولت‌ها مداخله کنند» (جکسون و سورنسون، ۱۳۹۴: ۲۲۲-۲۲۱).

بنابراین، میزان نزدیکی و دوری دو شاخه کثرت‌گرا و همبستگی‌گرای سنت جامعه بین‌الملل به مفاهیم واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل و آرمان‌گرایانه حقوق بین‌الملل متفاوت از یکدیگر است. با این همه، در مجموع تأکید رهیافت جامعه بین‌الملل در سطحی‌ترین بخش مباحث هستی‌شناسی (واحد مطالعه) بر جامعه بین‌الملل به جای نظام بین‌الملل است و نظام بین‌الملل، مجموعه‌ای از دولت‌ها است که با یکدیگر در تماس بوده و یکدیگر را در محاسبات خود مورد لحاظ قرار می‌دهند. در مقابل، جامعه بین‌الملل در شرایطی وجود دارد که «گروهی از دولت‌ها با آگاهی از برخی منافع مشترک و روش‌های مشترک، به یک جامعه شکل دهند، به این معنا که در روابطشان با یکدیگر خود را مقید به مجموعه‌ای مشترک از قواعد تصور کنند و در کارکرد نهادهای مشترک، سهمیم باشند» (Bull, 1977: 11-13).

«رهیافت جامعه بین‌الملل تأکید دارد دولت‌ها در جامعه‌ای از دولت‌ها قرار دارند که شامل ارزش‌ها، قواعد و نهادهایی است که دولت‌ها عمدتاً آنها را پذیرفته‌اند و امکان کارکرد نظام دولتی را می‌دهند. آنچه به نظم در قلمرو بین‌المللی قوام می‌بخشد، هنجارهای مربوط به قرارداد و حفظ قول یا وفای به عهد است» (Ruggie, 1998: 12-14).

«وضعیت جامعه بین‌الملل به‌خوبی در عبارت «جامعه آنارشی» هدلی بول خلاصه شده است، جامعه‌ای که در آن یک نظم اجتماعی جهانی متشکل از دولت‌های مستقل وجود دارد. بول تمایز مهمی را بین نظام بین‌الملل و جامعه بین‌الملل قائل است. در این معنی، روابط بین‌الملل بیش از آنکه صرفاً «یک نظام» باشد «یک جامعه» با دامنه‌ای گسترده محسوب می‌شود که جهان سیاست در چارچوب آن یک تمدن انسانی مشخص با هنجارها و ارزش‌های خاص خود پدید می‌آورد» (جکسون و سورنسون، ۱۳۹۴: ۲۲۰-۲۱۹).

«از دیگر ویژگی‌های هستی‌شناسانه سنت جامعه بین‌الملل، نگاه تاریخی این سنت به پدیده‌های اجتماعی از جمله دولت و نظام بین‌الملل است. وایت نیز خود اساساً مورخی بود که در حوزه ایده‌های تاریخی فعالیت داشت و به دنبال نشان دادن تعامل پویای مفاهیم و پیش‌فرض‌های بنیادین روابط بین‌الملل بود» (جکسون و سورنسون، ۱۳۹۴: ۲۲۷). از این رو، برخلاف واقع‌گرایان که نظام بین‌الملل را امری مفروض می‌پندارند، اندیشمندان رهیافت جامعه بین‌الملل به چگونگی شکل‌گیری تاریخی این نظام و امکان شکل گرفتن آن به گونه‌ای دیگر توجه دارند. «از چشم‌انداز این سنت، سیاست بین‌الملل مستقل از فهم کنش‌گرانی نیست که آنرا می‌سازند. وجه گفت‌وگویی سیاست بین‌الملل مورد توجه جدی رابرت جکسون^۱ از نویسندگان این مکتب بوده است. وی بر آن است که دیپلماسی، حقوق بین‌الملل و عرف بین‌الملل جاری در گفتمان اروپایی ریشه دارد که در ادامه از سوی دیگر مراجع سیاسی در سراسر جهان پذیرفته شد» (Jackson, 2000: 10).

بنابراین رهیافت جامعه بین‌الملل از آن جهت که یکی از محدود رویکردهای روابط بین‌الملل است که منشأ جامعه بین‌الملل را مستقیماً (و ریشه‌های نظام حقوق بین‌الملل را تلویحاً) در اروپا و گسترش آن به سایر نقاط جهان در سرتاسر حکومت استعماری و فضای امپراتوری جستجو می‌کند، رویکردی مهم و تاریخ‌گرا محسوب می‌شود. «درحالی‌که نظریه‌پردازی واقع‌گرا یا آرمان‌گرا به سمت نادیده انگاشتن موضوع ریشه‌های نظام بین‌المللی فعلی گرایش دارند و عمدتاً نیز رویکردی غیرتاریخی در قبال روابط بین‌الملل اتخاذ می‌کنند» (Adamson and Sriram, 2010: 39).

«مارتین وایت نیز مهم‌ترین شاهد دال بر وجود جامعه بین‌الملل را وجود حقوق بین‌الملل می‌داند. بنابراین از چشم‌انداز رهیافت جامعه بین‌الملل، قواعد از اهمیت خاصی در نظام بین‌الملل برخوردار هستند. مهم‌ترین بحث معرفت‌شناختی-روش‌شناختی رهیافت جامعه بین‌الملل نیز موضع میانه‌ای است که این رهیافت میان سنت‌گرایان و علم‌گرایان اتخاذ نموده است. با وجود این، بدبینی رهیافت جامعه بین‌الملل به مطالعه علمی کمی‌گرایان یا روایت آمریکایی از علم‌گرایی در روابط بین‌الملل، شاخص‌ترین جهت‌گیری معرفت‌شناسانه مکتب انگلیسی است. به همین جهت نگاه تفسیر‌گرای مکتب انگلیسی مورد توجه بسیاری از مفسران و شارحان این مکتب قرار گرفته است. در کل، در بعد معرفت‌شناختی، نگاه مکتب انگلیسی بیشتر نگاهی تاریخی و تفسیری است که همراه با تأکیدی که بر ابعاد گفت‌وگویی واقعیت بین‌المللی دارد و نقش قواعد را در تکوین آن بسیار مهم تلقی می‌کند، با هستی‌شناسی آن سازگاری دارد» (مشیرزاده، ۱۳۹۶: ۱۵۰-۱۵۴). «با این همه، آن دسته از نظریه‌پردازان معاصر رهیافت جامعه بین‌الملل که از رویکرد سنتی مارتین وایت و

^۱ . Robert H. Jackson

هدلی بود فاصله گرفته‌اند، علاوه بر تأکید مضاعف بر نقش ایده‌ها، هنجارها و هنجارها در روابط بین‌الملل به رویکرد علوم اجتماعی مطرح در روابط بین‌الملل نزدیک شده‌اند» (جکسون و سورنسون، ۱۳۹۴: ۲۲۳).

۴- هنجارهای بین‌المللی و اجزای سازنده جامعه بین‌الملل

۴-۱- چستی هنجار بین‌المللی

جانیس تاسون^۴ (۸۱: ۱۹۹۳) استدلال می‌کند که مفیدترین تعریف هنجار بین‌الملل «این است که «به‌عنوان یک قاعده»، دولت‌ها در پذیرش و کاربست چنین اعمالی متعهد می‌گردند.» تعریفی که تمامی الگوهای رفتاری مشاهده شده را در بر می‌گیرد. کسلرود^۵ (۱۹۸۶: ۱۰۹۷) «به همین منوال، هنجارها را به‌عنوان رفتارهای استاندارد تعریف می‌کند، هرچند وی این قید را نیز اضافه می‌نماید که بازیگران غالباً وقتی از هنجار تخطی می‌کنند، تنبیه می‌شوند. اما با این تعریف، این اصطلاح هیچ تمرکز تحلیلی خاصی ایجاد نمی‌کند. این تعریف همه رفتارهایی که آشکارا تحت تأثیر محرک‌های مادی کوتاه‌مدت هستند را شامل می‌شود و بنابراین تمایزی میان رفتارهایی که به‌وسیله روابط ساده قدرت مشخص می‌شوند با رفتارهایی که تحت تأثیر هنجار انجام می‌گیرند، ایجاد نمی‌کند» (Florini, 1396: 364).

نکته کلی ادبیات هنجارها بررسی آن بعدی است که اکثر مواقع از نظریه‌های روابط بین‌الملل دور نگه داشته شده است: چگونه است که دولت‌ها منافع خود و نقش ساخت اجتماعی در شکل‌دهی به رفتار را تعیین می‌کنند. این بعد، به معنای بایستی^۶ اشاره دارد که به‌لحاظ تحلیلی از دیگر رفتار دولت‌ها مجزا است و اگرچه به معنای تعهد اشاره دارد، اما برای نامیدن آن، به یک اصلاح خاص نیاز می‌شود که همان هنجار است. با تعریف هنجار به‌عنوان معیارهای رفتار و نه فقط قواعد رفتاری، بر یک نکته اصلی تمرکز می‌شود و آن اینکه هنجارها در مورد رفتار هستند، نه مستقیماً در مورد ایده‌ها.

این مورد با شناخته‌شده‌ترین تعریف هنجار در ادبیات نظری روابط بین‌الملل که در ادبیات رژیم‌ها یافت می‌شود، هم‌خوانی دارد، تعریفی که هنجار را به‌عنوان یک عنصر تشکیل‌دهنده رژیم در نظر می‌گیرد. از نظر کراسنر رژیم‌ها، «اصول، هنجارها، قواعد و روندهای تصمیم‌گیری هستند که انتظارات بازیگر حول آنها در یک حیطه موضوعی خاص همگرا می‌شود» که به خدمت «به حداکثر رسانی قدرت کوتاه‌مدت، فوری و محدود درمی‌آید» (Krasner, 1983: 1-3). «هنجارهایی که به ایجاد رژیم‌ها کمک می‌کند، تحت عنوان «معیارهای رفتاری که بر حسب

^۱ . Janice Thomson

^۱ . Robert Axelrod

^۱ . oughtness

حقوق و تعهد تعریف می‌شوند» تعریف می‌شوند» (Krasner, 1983: 3).

«با وجود این، دلیلی برای محدود کردن هنجار به حصار حیطه موضوعی خاص، آن گونه که در نظریه رژیم‌ها مشاهده شد، وجود ندارد. تعریف بهتر، هنجارها را به عنوان «مجموعه‌ای از فهم‌های بین موضوعی واضح برای بازیگران که مطالبات رفتاری را در آن بازیگران ایجاد می‌کند» در نظر می‌گیرد. بر طبق این تعریف، این موارد بین موضوعی یا مشترک هستند و صرفاً خصوصیات اخلاقی فردی نیستند. در عوض، این هنجارها الگوهای گسترده‌ای از این نوع را که علوم اجتماعی سعی بر توضیح آن دارد، ایجاد می‌کنند» (Finnemore, 1996: 154-155). «این الگوها از این جهت برای نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل حائز اهمیت است که در نهادهای اجتماعی تعبیه گردیده، مانند ساختارها عمل کرده و رفتار دولت‌ها را شکل می‌دهد» (Thomson, ۱۹۹۳: ۷۲).

تعریف فوق همچنین این نکته را که جوهره تمایز یک هنجار در معنای بایستی آن است تأیید می‌کند. این معنای بایستی، از اینکه چطور باید رفتار کرد، می‌تواند به بازیگر بین‌المللی و نیز دیگرانی که شاهد رفتار بازیگر بوده و آنرا ارزیابی می‌کنند نیز تسری یابد. «مهم‌ترین مشخصه یک هنجار این است که به عنوان مطالبه رفتاری مشروع در نظر گرفته می‌شود. مهم نیست که چگونه یک هنجار پدید می‌آید، باید پیش از آنکه به عنوان یک هنجار تلقی شود، رایحه‌ای از مشروعیت را به خود بگیرد» (Florini, 1996: 364).

«از منظر کاربردی، یک طبقه‌بندی سه‌گانه از هنجار را می‌توان ارائه نمود: سازنده؛ رویه‌ای؛ و تنظیم‌کننده. هنجار سازنده، تعیین می‌کند که چه کسی و تحت چه شرایطی، بازیگر مشروع به حساب می‌آید. برای مثال، حق حاکمیت و حق تعیین سرنوشت ملی، هنجار سازنده محسوب می‌شوند. هنجار رویه‌ای، چگونگی اتخاذ تصمیمات جمعی از سوی بازیگران را مشخص می‌سازد. بنابراین هنجارهای رویه‌ای، اساساً شیوه‌هایی که طی آن گروه‌ها باید اقدام کنند را تعیین می‌کند. هنجارهای تنظیم‌کننده، بر رفتار بازیگران در تعاملاتشان با دیگر بازیگران حاکم است؛ مانند مسئولیت حمایت یا تابوی هسته‌ای» (Donion, 2015: 6-7).

در مجموع می‌توان ادعا نمود که توافقی نسبی در خصوص تعریف هنجار به عنوان معیار رفتار مناسب برای بازیگران با یک هویت مشخص وجود دارد. اما برخی موضوعات مفهومی مرتبط، همچنان باعث سردرگمی و منازعه می‌شود. نخست، در حالی که سازه‌انگاران در روابط بین‌الملل به زبان هنجارها صحبت می‌کنند، جامعه‌شناسان برای اشاره به همین قواعد رفتاری، با زبان نهادها صحبت می‌کنند. از این رو، مارچ^۷ و اولسن^۸ (۱۹۹۸: ۹۴۸)، «نهاد را به عنوان مجموعه اعمال و

^۱ James March

قواعد نسبتاً باثباتی تعریف می‌کنند که رفتار مناسب را برای مجموعه‌ای خاص از بازیگران در وضعیت‌های خاص مشخص می‌سازند». با وجود این، قواعد مذکور ویژه را چه هنجار بخوانیم و چه نهاد، در اصل وجود آنها، میان حقوق‌دانان بین‌الملل و اندیشمندان روابط بین‌الملل اختلاف نظر نیست.

۴-۲- هنجارسازی در محیط بین‌المللی

«اگرچه حجم ادبیات نظری حقوقی و سیاسی که منحصرأ به حوزه هنجارسازی پرداخته باشد، زیاد نیست، اما چگونگی خلق هنجارهای بین‌المللی بخش مهمی از برخی نظریه‌های انتقادی روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهند. موضوع منابع هنجار، در اغلب این مطالعات، بر کارگزار انسانی، ابهام، شانس و وقایع مبتنی بر علاقه تأکید دارد که از روش تعقیب روند یا تبارشناسی استفاده می‌کند» (Kowert and Legro, 1995: 453). با تجمیع این یافته‌ها، دو عنصر مشترک را می‌توان در ایجاد موفقیت‌آمیزتر هنجارهای جدید تشخیص داد: پیشگامان^۱ هنجار و خط‌مشی‌های سازمانی که این پیشگامان از طریق آنها اقدام می‌کنند.

«هنجارها فی‌البداهه به‌وجود نمی‌آیند. هنجارها را کارگزارانی که فهمی عمیق در مورد رفتار مناسب یا مطلوب در جامعه خود دارند، ایجاد می‌کنند. بنابراین پیشگامان هنجار برای ظهور هنجار مهم هستند، به این دلیل که آنها توجهات را به موضوعات خاص جلب می‌کنند و یا حتی موضوعات را با استفاده از زبانی که با تفسیر و بزرگ‌نمایی همراه است، بیان می‌کنند. نظریه‌پردازان جنبش اجتماعی این روند بازتفسیر یا تغییر نام را قالب‌سازی^۲ می‌گویند» (Snow et al, 1986: 464).

«ایجاد قاعده‌های شناختی، عنصر مهم راهبردهای سیاسی پیشگامان هنجار هستند، به این خاطر که قاعده‌ای جدید در صورت موفقیت در ایجاد، فهم عمومی گسترده‌تری را منعکس می‌سازد و به‌عنوان شیوه‌های جدید صحبت در مورد فهم موضوعات، مورد پذیرش واقع می‌شوند. پیشگامان هنجار در ایجاد قاعده‌هایشان، با هنجارها و قواعد جایگزینی که درک جایگزینی از مناسبت و منافع ایجاد می‌کند روبه‌رو می‌شود» (Finnemore and Sikkink, 1998: 897-8۹۸).

بنابراین فرآیند ایجاد هنجار اساساً با گروه‌ها و افرادی که در پی ارتقای معیار رفتاری دولت‌ها و دیگر بازیگران هستند، آغاز می‌شود. پیشگامان هنجارها اساساً شبکه مدافعان فراملی^۳ را شکل می‌دهند: گروه‌های جامعه مدنی جهانی که وقف امور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی خاص هستند.

^۱ . Johan Olsen

^۱ . entrepreneurs

^۲ . framing

^۲ . Transnational Advocacy Networks or (TANs)

شبکه مدافعان فراملی امروزه مجموعه فعالانی را تشکیل می‌دهد که در تعقیب موضوعات هنجاری مشترک شامل حقوق بشر، محیط زیست، عدالت سیاسی/اقتصادی، حقوق زنان، سقط جنین و موارد مشابه هستند. کار فعالان این‌گونه شبکه‌ها آن است تا افکار عمومی نخبگان و شهروندان در کشورهای مختلف را نسبت به موضوعات خاصی که در حوزه علاقه آنها می‌گنجد، حساس نمایند.

«بنابراین برای اینکه یک اصل یا ایده به‌عنوان یک هنجار نهادینه شود، معیار رفتاری که بر اساس آن اصل یا ایده مشخص می‌شود، باید به‌عنوان یک حق اخلاقی و مناسب برای یک جمعیت به اندازه کافی بزرگ، مورد پذیرش قرار گیرد» (Donion, 2015: 10-11). در این میان، بعضی از اصول با توجه به ماهیتی که دارند به‌سرعت در سطح جهانی پذیرفته و به هنجار تبدیل می‌شوند، مانند تابوی هسته‌ای^۲ اما برخی دیگر همچون موضوعات زیست‌محیطی یا حقوق زنان به دلیل استقامت دولت‌ها یا پیش کشیده‌شدن بحث نسبی‌گرایی فرهنگی، با برهم خوردن اجماع، به‌کندی پیش می‌روند.

در هر صورت، پدیده هنجارهای بین‌المللی و فرایند ایجاد آنها به هر طریقی که فهم شوند، بار معنایی مهمی برای نظام بین‌الملل دارند و آن اینکه روابط بازیگران در این نظام از قالب‌های سخت صرفاً مادی خارج شده و به‌سمت روابط مبتنی بر پذیرش یکسری قواعد در حرکت است. در این شرایط، قدرت دیگر بر پایه توانایی‌های صرفاً نظامی و اقتصادی قابل تعریف نیست و قدرت هنجاری بخش بزرگی از دارایی‌های استراتژیک دولت‌ها را به‌خود اختصاص می‌دهد. به‌همین منوال، مفاهیم واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل دیگر به‌تنهایی قادر به توصیف نظام بین‌الملل نیستند و لزوم به‌کارگیری ابعاد آرمان‌گرایانه حقوق بین‌الملل بیش از پیش احساس می‌شود. دقیقاً در همین نقطه است که مفهوم جامعه بین‌الملل در رهیافت جامعه بین‌الملل متولد می‌شود.

۵- هنجارها و گذار از نظام بین‌الملل به جامعه بین‌الملل

همان‌گونه که رزالین هیگینز^۳ (۱۹۹۴)، «قاضی اسبق دیوان بین‌المللی دادگستری، اظهار داشته است، حقوق بین‌الملل مجموعه قواعد نیست، بلکه نظامی هنجاری است. تمام ساختارها و گروه‌های سازمان‌یافته، نیازمند نظامی از رفتار هنجاری هستند، رفتاری که هر بازیگر هم به‌عنوان یک جزء و هم به‌مثابه بخشی از یک کل بزرگتر رعایت آنرا ضروری می‌پندارد (حتی اگر همیشه به آن پایبند نباشد)، اجباری است و نقض آن متحمل هزینه است». نظام‌های هنجاری، آن درجه از نظم که جامعه برای رسیدن به خیر مشترک به آن نیازمند است را ممکن می‌سازد و در واقع برای

^۲ . nuclear taboo

۲

^۳ . Rosalyn Higgins

۳

اجتناب از آشوب در روابط دوجانبه و چندجانبه‌ای است که ذیل جامعه قرار می‌گیرند. از این منظر، حقوق، توضیح‌هنجاری نظام سیاسی است. در این راستا، لوئیس هنکین^۲ (۱۹۷۹: ۴۷) -از مشهورترین محققین در عرصه حقوق بین‌الملل- به تطبیق عمل‌کرد قوانین در جوامع داخلی و نظام حقوقی بین‌المللی اشاره می‌کند. قوانین داخلی، ترکیبی از هنجارها، معیارها، اصول، روندها و نهادهایی است که اهداف جامعه را برآورده می‌سازد، نظم را ایجاد کرده و حفظ می‌کند، اعتبار انتظارات را افزایش می‌دهد، از اشخاص و دارایی آنها حمایت می‌کند، رفاه افراد را ارتقا می‌بخشد و دیگر ارزش‌های اجتماعی (عدالت، زندگی خوب و جامعه خوب) را گسترش می‌دهد. حقوق بین‌الملل نیز به‌همین منوال محصول نظام سیاسی و جامعه خود است. این حقوق نیز محصول هنجارها، معیارها، اصول، نهادها و روندها است. بنابراین اهداف حقوق بین‌الملل بسیار شبیه اهداف حقوق داخلی است.

از دیدگاه هنکین، تلقین تفوق سیاست قدرت بر حقوق در نظام بین‌الملل، ناشی از فهم غلط رابطه میان حقوق و سیاست است. واقع‌گرایان دوگانگی مطلق بین سیاست (آزادی انتخاب، دیپلماسی، معامله و سازش) و حقوق (نظامی هنجاری است که در آن ناتوانی در انجام تعهدات حقوقی، مستلزم جبران خسارات حقوقی است) قائل هستند. از نظر مورگنتا (۱۹۶۷: ۴-۵، ۲۵-۲۶)، تنها قوانین مناسب، قوانین سیاست هستند و سیاست، نزاع برای قدرت است. اما این تمایز فریبنده است. در چشم‌انداز هنکین، حقوق سیاست است. قوانین را بازیگران سیاسی از طریق روندهای سیاسی برای اهداف سیاسی ایجاد می‌کنند.

پیدایش قوانین، نتیجه نیروهای سیاسی است. سیاست‌مداران به قوانین تکیه می‌کنند تا به اهداف مطلوبشان نائل گردند. به‌همین منوال نفوذ قوانین بر رفتار دولت را نیز نیروهای سیاسی تعیین می‌کنند. «تعهدات دولت‌ها در قبال حکومت قانون در روابط بین‌الملل، هنجارهای حقوق بین‌الملل که به‌واسطه نظام توسعه یافته‌اند، و معیارهای تبعیت از آن هنجارها در دوره‌ها و زمان‌های مختلف، همه و همه منعکس‌کننده نیروهای سیاسی بزرگ در نظام و پاسخ به تغییر دوره‌ای در آن نظام است» (Weisbord, 2016: 1316).

رهیافت جامعه بین‌الملل نیز با پذیرش واقعیت سیاست قدرت بر این عقیده است که به‌رغم شرایط آنا‌رشی، پذیرش یک‌سری از هنجارها توسط دولت‌ها، باعث پدیدارشدن جامعه‌ای از دولت‌ها در سطح بین‌الملل شده است. سنت جامعه بین‌الملل بر این عقیده است که ایده‌ها نیز در کنار ظرفیت‌های مادی، رفتار سیاست بین‌الملل را شکل می‌دهند و بنابراین شایسته تحلیل و نقد هستند. هدلی بول (۱۹۷۷: ۶۹) «بر این عقیده است که دولت‌ها منافع مشترک مشخصی دارند (معمولاً ترس از خشونت نامحدود) که آنها را به‌سمت توسعه مجموعه قواعد معینی سوق

² . Louis Henkin

می‌دهد». بنابراین وی در تعریفی مشترک با آدام واتسون^{۲۵} جامعه بین‌الملل را به‌عنوان یک موجودیت این‌گونه تعریف می‌کند: «مجموعه‌ای از دولت‌ها (یا به‌طور کلی‌تر، گروهی از جوامع سیاسی مستقل) که صرفاً یک نظام را -به این معنا که رفتار هر یک از آنها عاملی ضروری در محاسبات دیگران است تشکیل نمی‌دهند، بلکه همچنین به‌واسطه گفتگو و نهادها و قواعد مشترک رضایت که برای هدایت روابطشان تأسیس شده است باهم در ارتباط هستند و نفع مشترک خود را در حفظ این ترتیبات تشخیص می‌دهند» (Bull and Watson, 1984: 1).

«از دیدگاه بول، هر نوع جامعه‌ای نیازمند داشتن قواعدی در خصوص محدودیت‌های استفاده از زور، در خصوص حرمت موافقت‌نامه‌ها و در مورد حقوق مالکیت است. بدون این سه عنصر، جامعه‌ای وجود نخواهد داشت. این قواعد، از طریق مجموعه نهادهایی بیان می‌شوند که ساختار هنجاری هر جامعه بین‌المللی را تشکیل می‌دهند. در تفاسیر سنتی از رهیافت جامعه بین‌الملل، این قواعد شامل موازنه قدرت، حقوق بین‌الملل، دیپلماسی، جنگ، و نظام مدیریتی قدرت‌های بزرگ می‌شدند، به‌ویژه در به‌رسمیت شناختن دوجانبه حاکمیت از سوی دولت‌ها» (Bull, 1977: 95-96).

هدلی بول در اینجا، حقوق بین‌الملل را مجموعه قواعدی تعریف می‌کند که «دولت‌ها و دیگر کارگزاران بین‌المللی را در سیاست جهانی و در روابطشان با یکدیگر، به‌هم پیوند می‌دهد و این برداشت وجود دارد که از منزلت قانون برخوردار است» (Bull, 1977: 127). امروزه به این نهادها می‌توان ملی‌گرایی، قلمروگرایی، بازار و برابری انسان‌ها را نیز اضافه نمود. از آنجایی که این قواعد به‌لحاظ حقوقی الزام‌آور نیستند و نهادهای تنظیم‌کننده‌ای برای آنها وجود ندارد، صحبت از هنجارها شاید مناسب‌تر باشد. دولت‌هایی که به این قواعد اساسی احترام می‌گذارند، جامعه بین‌المللی را تشکیل می‌دهند.

براون^{۲۶} و اینلی^{۲۷} (۲۰۰۹: ۴۸-۵۴)، «جامعه بین‌الملل را به‌عنوان رابطه هنجارمحوری تعریف می‌کنند که اعضای آن می‌پذیرند که آنها دست‌کم مسئولیت‌های محدودی در قبال یکدیگر و در قبال جامعه -به‌عنوان یک کل- دارند. بنابراین دولت‌ها اگرچه در جامعه بین‌الملل منافع خود را دنبال می‌کنند اما هزینه تک‌روی در آن زیاد خواهد بود. در مقابل، نهادها و رژیم‌های بین‌المللی می‌توانند با کاهش بی‌اعتمادی میان دولت‌ها، هزینه‌های همکاری جمعی را کاهش دهند».

از دیدگاه مکتب انگلیسی، نهادها و رژیم‌های بین‌المللی که حد واسطه حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل قرار دارند، بخش مؤثر جامعه بین‌الملل را تشکیل می‌دهند. از این منظر، نهادهای

²⁵ . Adam Watson

5

²⁶ . Chris Brown

6

²⁷ . Kirsten Ainley

7

بین‌الملل برای دولت‌ها و حتی دولت‌های قوی صرفاً میدانی جهت تعقیب منافع شخصی نیست، بلکه زمینه‌ای برای جامعه‌پذیری و ترویج هنجارها نیز محسوب می‌شوند. هویت‌ها و منافع دولت طی تعامل با نهادهای بین‌المللی تغییر یافته و با یکدیگر همگرا می‌شود. نهادهای بین‌المللی بانیان و سازمان‌دهندگان هویت‌ها و هنجارهای جدیدی هستند که می‌توانند اساساً اولویت‌های بازیگران دولتی را بازتعریف نمایند. نهادهای بین‌المللی قادر هستند دولت‌ها را جامعه‌پذیر نمایند تا به خودشناسی‌های جدیدی دست یابند و رویه‌های جدیدی را بر عهده‌دار شوند.

بر این اساس، نظریه‌پردازان رهیافت جامعه بین‌الملل بنا بر اعتبار طرح مفهوم جامعه بین‌الملل، عقایدی مشابه با اندیشمندان حقوق بین‌الملل در پیش گرفته‌اند، هرچند که بنا بر ماهیت سیاسی رشته خود، زبان و رویکردی متفاوت را به کار می‌گیرند. بنابراین ارتباط سنت جامعه بین‌الملل با حقوق بین‌الملل قابل انکار نیست. تأکید بر درونی‌سازی هنجارهای جدید و تغییر هویت‌ها از طریق تعامل در جامعه بین‌الملل، گویای این واقعیت است که دولت‌ها از تعهدات حقوقی بین‌المللی صرفاً به دلیل ترس از مجازات یا منافع داخلی تبعیت نمی‌کنند بلکه از نقش ارزش‌ها، اعتقادات و تمایلات هنجاری در ایجاد توافقات حقوقی به‌منظور ساخت جهانی قاعده‌مند نیز آگاهی دارند.

این نزدیکی میان حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل از طریق مفهوم جامعه بین‌الملل، بیش از هر کجای دیگر در حوزه نظریه‌های هنجاری، عدالت بین‌المللی و حقوق بشر بین‌المللی مشهود است. اندیشمندان حقوق بشر و بشردوستانه بین‌الملل بر این عقیده‌اند که دولت‌ها در نظام حقوقی بین‌المللی تعهدات حقوق بشر جای گرفته‌اند و تأکیدشان بر نهادها، کنوانسیون‌ها و موافقت‌نامه‌هایی است که آنها را ملزم به حفظ اصول و قواعد حقوق بشر می‌سازد.

نظریه‌پردازان جامعه بین‌الملل به‌ویژه آنهایی که در شاخه همبستگی‌گرا جای می‌گیرند نیز به نحو گسترده‌تری بر تحکیم هنجارهای حقوق بشر و بشردوستانه بین‌المللی تمرکز دارند، اما پذیرش و تحقق این گونه هنجارها را به‌مثابه رویه‌ای اجتماعی مورد بررسی قرار می‌دهند تا تعهد حقوقی صرف. همچنین مجموعه اصطلاحات مورد استفاده از سوی اندیشمندان رهیافت جامعه بین‌الملل، متفاوت از حقوق‌دانان بین‌المللی است. در حالی که کارشناسان حقوق بین‌الملل به توسعه حقوق بین‌الملل و هنجارهای آن علاقه نشان می‌دهند، نظریه‌پردازان جامعه بین‌الملل به رویه‌های جامعه‌پذیری و به‌پیدایش، گسترش و تعمیق هنجارهای بین‌المللی می‌پردازند.

نتیجه‌گیری

تمامی نظریه‌های روابط بین‌الملل حتی اگر صراحتاً به موضوعات حقوق بین‌الملل نپردازند، به‌صورت ضمنی با آن در ارتباط بوده که این ارتباط اغلب در بهره‌گیری نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل از رویکردها، زبان و اصطلاحاتی متفاوت اما نزدیک به حقوق بین‌الملل منعکس

می‌شود. چراکه دانش روابط بین‌الملل اساساً قادر به بی‌توجهی به توافقات حقوقی بین‌المللی و نهادهای قانونی و نقش آنها در عرصه سیاست قدرت بین‌الملل نیست و بنابراین نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل ناگزیر به استفاده از زبان هنجارها، نهادها و رژیم‌ها برای ارتباط با مسایل حقوقی بین‌المللی هستند.

از میان نظریه‌های روابط بین‌الملل، رهیافت جامعه بین‌الملل با طرح مفهوم جامعه بین‌الملل که معتقد به وجود جامعه‌ای میان دولت‌ها بر پایه پذیرش نظام هنجارها از سوی بازیگران بین‌المللی در روابط خود با یکدیگر است، توانسته پلی میان دو رشته حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل برقرار سازد و حقوق و سیاست را در صحنه تعاملات بین‌المللی به یکدیگر پیوند بزند. رهیافت جامعه بین‌الملل با توصیف اینکه چگونه حقوق بین‌الملل می‌تواند از طریق مباحث هنجاری در بطن روابط میان دولت‌ها پدیدآمده و بر رفتار آنها تأثیر بگذارد، فهم غنی‌تری از نقش‌های مشخص مجموعه هنجارهای مختلف در جامعه بین‌الملل ارائه می‌دهد. تلاش رهیافت جامعه بین‌الملل متمرکز بر ایجاد هنجارهای اجتماعی از طریق تعامل بوده و مسیریایی که از طریق آن، هنجارها می‌توانند بر بازیگران تأثیر بگذارند را مشخص می‌سازد.

تأکید نظریه‌پردازان سنت جامعه بین‌الملل بر اهمیت هنجارها در تعاملات میان بازیگران بین‌المللی، با تأکید همزمان آنها بر واقعیت‌های مادی و ذهنی همراه بوده است که دلیل عمده آن نیز موضع میانه این مکتب در دوگانه آرمان‌گرایی/واقع‌گرایی است. در واقع، از آنجاکه ریشه‌های حقوق بین‌الملل معاصر را باید در آرمان‌گرایی پس جنگ جهانی اول و ریشه‌های روابط بین‌الملل معاصر را در واقع‌گرایی پس از جنگ دوم جهانی جستجو نمود، این موضع میانه سنت جامعه بین‌الملل میان آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی، منجر به تبدیل این مکتب به فصل مشترک دو رشته حقوق بین‌الملل و روابط بین‌الملل شده است که هنجارهای بین‌المللی به مثابه پایه جامعه بین‌الملل دولت‌ها، نمود عینی و در عین حال مهم‌ترین استدلال این اشتراک است.

بنابراین علت اصلی موفقیت رهیافت جامعه بین‌الملل در ایجاد پیوند میان روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل را باید در تأکید اندیشمندان این سنت بر مفهوم جامعه بین‌الملل جستجو نمود. جامعه بین‌الملل مرحله‌ای مابین نظام بین‌الملل و جامعه جهانی به‌شمار می‌آید که اولی بر مفاهیم واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل مبتنی است و دومی بر پایه مفاهیم آرمان‌گرایانه حقوق بین‌الملل تدوین شده است. بر این اساس، مفهوم جامعه بین‌الملل به مثابه نمود عینی کاربست مباحث هنجاری مورد علاقه حقوق بین‌الملل در عرصه‌ی روابط بین‌الملل محسوب می‌شود که حتی میزان گرایش‌های هنجاری در آن میان متفکرین رهیافت جامعه بین‌الملل نیز متغیر است.

این اختلاف نظر به ماهیت وجودی رهیافت جامعه بین‌الملل مبنی بر اتخاذ موضع میانه بین واقع‌گرایی (با تأکیدش بر مسایل روابط بین‌الملل) و آرمان‌گرایی (با تأکیدش بر مسایل حقوق

بین‌الملل) باز می‌گردد. اختلاف نظر مذکور در عین اینکه به تفاوت اهمیت مفاهیم واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل یا آرمان‌گرایانه حقوق بین‌الملل در فرایند شکل‌گیری جامعه بین‌الملل نزد شاخه‌های کثرت‌گرا و همبستگی‌گرا رهیافت جامعه بین‌الملل اشاره دارد، بیش از همه نشان‌دهنده موفقیت این سنت در برقراری پیوند میان مفاهیم واقع‌گرایانه روابط بین‌الملل یا آرمان‌گرایانه حقوق بین‌الملل با خلق مفهوم جامعه بین‌الملل است.

منابع

- جکسون، رابرت و گنورگ سورنسون (۱۳۹۶)، *درآمدی بر روابط بین‌الملل*، ترجمه مهدی ذاکریان و دیگران، تهران، میزان، چاپ دوم.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۹۶)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت، چاپ دورازدهم.
- Alderson, K. & A. Hurrell (2000), "Bull's Conception of International Society," in: K. Alderson, A. Hurrell & H. Bull (eds.), *Hedley Bull on International Society*, Houndmills: Macmillan, pp. 1-23.
- Axelrod, R. (1986), "An Evolutionary Approach to Norms", *American Political Sociology Review*, 80(4): 1095-1111.
- Brown C. & K. Ainley (2009), *Understanding International Relations*, Basingstoke: Palgrave.
- Brunnée, J. & SJ. Toope (2013), "Constructivism and International Law", in: Dunoff JL, Pollack MA. (eds.), *Interdisciplinary Perspectives on International Law and International Relations: The State of the Art*, New York: Cambridge University Press, pp. 119-145.
- Bull H. (1977), *The Anarchical Society: A Study of Order in World Politics*, New York: Cambridge University Press.
- Bull, H. & A. Watson (1984), *The Expansion of International Society*, Oxford: Oxford University Press.
- Buzan, B. (2001), "The English School: An Underexploited Resource in IR", *Review International Study*, 27(3): 471-488.
- Cali, B. (2010), "International Law and International Relations: Foundations for Interdisciplinary Study," in: B. Cali (ed.), *International Law for International Relations*,

London: Oxford University Press, pp. 3-24.

- Danchin, PG. (2010), "Things Fall Apart: The Concept of Collective Security in International Law," in: PG. Danchin & H. Fischer (eds.), *United Nations Reform and the New Collective Security*, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 35-75.
- Donion, P. (2015), "International Law Concepts: A Brief Presentation", *Slideshare*, November, Available from: <https://www.slideshare.net/pauldonion/international-law-concepts-a-brief-presentation-by-paul-donion>, Accessed February 12, 2019.
- Dunne T. (1998), *Inventing International Society: A History of the English School*, Houndmills: Palgrave.
- Finnemore M. & K. Sikkink (1998), "International Norm Dynamics and Political Change", *International Organization*, 52(4): 887-917.
- Finnemore M. (1996), "Constructing Norms of Humanitarian Intervention," in: PJ. Katzenstein PJ. (ed.), *The Culture of National Security: Norms and Identity in World Politics*, New York: Columbia University Press, pp. 153-185.
- Florini, A. (1996), "Evolutionary Paradigms in the Social Sciences", *International Study Quarterly*, 40(3): 363-389.
- Ghavam, A. & SA. Fateminejad (2008), "The English School as a Pluralist Theory: Explaining the Concepts of the International System, the International Community, and the World Community", *Encyclopedia of Law and Politics*, 4(1): 179-206.
- Henkin, L. (1979), *How Nations Behave: Law and Foreign Policy*, New York: Columbia University Press.
- Hertogen, A. (2016), "Letting Lotus Bloom", *European Journal of International Law*, 26(4): 901-926.
- Jackson, R. & G. Sorensen (2015), *Introduction to International Relations: Theories and Approaches*, Translated by M. Zakerian, HS. Khyaban & A. Taghizadeh, Tehran: Mizan Press.
- Jackson, R. (2000), *The Global Covenant: Human Conduct in a World of States*, Oxford: Oxford University Press.
- Kowert P. & J. Legro (1996), "Norms, Identity and Their Limits: A Theoretical Reprise", in Katzenstein PJ, (ed.), *The Culture of National Security*, New York: Cambridge University Press, pp. 451-497.

- Krasner, SD. (1983), *International Regimes*, Ithaca: Cornell University Press.
- March, JG. & JP. Olsen (1998), "The Institutional Dynamics of International Political Orders", *International Organization*, 52(4): 943-969.
- Mohseni, S. & A. Ghavam (2015), "The Link between International Relations and International Law under Structuralism: An Interdisciplinary Perspective", *Journal of Political and International Approaches*, 6(4): 10-27.
- Morgenthau, HJ. (1967), *Politics among Nations: The Struggle for Power And Peace*, New York: Knopf.
- Moshirzadeh, H. (2018), *Development in International Relations Theories*, 12ed, Tehran: SAMT [Persian].
- Roberson, BA. (2002), "Proving the Idea and Prospects for International Society," in: BA. Roberson (ed.), *International Society and the Development of International Relations Theory*, London: Continuum, pp. 1-16.
- Rosalyn, H. (1994), *Problems and Process: International Law and How We Use It*, New York: Oxford University Press.
- Simpson, G. (2000), "The Situation on the International Legal Theory Front: The Power of Rules and the Rule of Power", *European Journal of International Law*, 11(2): 439-464.
- Slaughter, AM. (1993), "International Law and International Relations Theory: A Dual Agenda", *American Journal of International Law*, 87(3): 205-239.
- Slaughter, AM., AS. Tulumello & S. Wood (1998), "International Law and International Relations Theory: A New Generation of Interdisciplinary Scholarship", *American Journal of International Law*, 92 (3): 367-397.
- Smith, S., A. Hadfield & T. Dunne (2008), *Foreign Policy: Theories, Actors, Cases*, Oxford: Oxford University Press.
- Snow, DA., EB. Rochford, K. Steven & RD. Benford (1986), "Frame Alignment Processes, Micromobilization, and Movement Participation", *American Sociology Review*, 51(4): 464-481.
- Thomson, JE. (1993), "Norms in International Relations: A Conceptual Analysis", *International Journal of Group Tensions*, 23(1): 67-83.
- True-Frost, CC. (2007), "The Security Council and Norm Consumption", *New York University Journal of International Law Politics*, 40(1): 115-217.

- Weisbord, N. (2016), "Civil Society," in: C. Kreb & C. Barriga, *The Crime of Aggression: A Commentary*, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 1310-1356.
- Wilson, P. (2009), "The English School's Approach to International Law", In: C. Navari (ed.), *Theorising International Society: English School Methods*, New York: Palgrave Macmillan, pp. 167-188.